

چند مقاله درباره انقلاب ۵۷



سازمان فدائیان (اقلیت)

فهرست مطالب:

- ۱ ○ ۲۸ سال پس از قیام بهمن و ضرورت قیامی دیگر
برگرفته از نشریه کار شماره ۴۹۵- بهمن ۱۳۸۵
- ۳ ○ تجاری که باید آن‌ها را پاس داشت
● انقلاب ۱۳۵۷، انقلابی عموم خلقی و همگانی بود
● مرگ بر شاه، بعد چه؟
● مقاله قدرت سیاسی
● مبارزه ضد امپریالیستی، آزادی‌های سیاسی و حقوق دموکراتیک
برگرفته از نشریه کار شماره ۵۱۹- بهمن ۱۳۸۶
- ۶ ○ سی‌وپنج سال پس از قیام ۲۲ بهمن
برگرفته از نشریه کار شماره ۶۶۳- بهمن ۱۳۹۲
- ۹ ○ انقلاب مجدد یک ضرورت است
● انقلاب سال ۱۳۵۷ در ایران یک نمونه از این انقلاب‌های شکست خورده است.
برگرفته از نشریه کار شماره ۶۸۷- بهمن ۱۳۹۳
- ۱۲ ○ نقش رژیم سلطنتی در استقرار دولت دینی در ایران
برگرفته از نشریه کار شماره ۷۶۰- بهمن ۱۳۹۶
- ۱۴ ○ درس بزرگ انقلاب ۵۷، نقش مهم اعتصابات عمومی اقتصادی و سیاسی
برگرفته از نشریه کار شماره ۸۵۷- بهمن ۱۳۹۸



۲۸ سال پس از قیام بهمن و ضرورت قیامی دیگر



ابتدایی‌ترین حقوق دموکراتیک و آزادی‌های سیاسی محروم‌اند و تشنه آزادی و برابری‌اند.

۲۸ سال پس از قیام بهمن، اکنون در شرایطی از قیام شکوهمند توده‌های مردم یاد می‌کنیم که رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی نیز با یک بحران سیاسی جدی دست‌به‌گریبان است. بر بستر این بحران سیاسی، کشمکش‌ها و اختلافات میان باندها و جناح‌های حکومتی بیش از پیش تشدید شده است. رویدادها و تحولات منطقه خاورمیانه، اعمال فشارهای سیاسی و اقتصادی اروپا و آمریکا و افراد جمهوری اسلامی، بحران سیاسی را که در اساس محصول تضادهای تشدید شونده درون جامعه است، عمیق‌تر ساخته است. تمام تلاش‌ها و راه‌حل‌های جناح‌ها و گروه‌بندی‌های وابسته به طبقه حاکم برای تخفیف تضادها و حل بحران، با شکست روبرو شده است. کابینه نظامی- امنیتی و تشدید بیش‌ازپیش خفقان و سرکوب نیز نه‌تنها نتوانسته است تضادها را تخفیف دهد، بلکه این تضادها را تشدید نموده و بر اختلافات درونی هیئت حاکمه نیز دامن زده است. بازی اصلاح‌طلبی و عوام‌فریبی به پایان رسیده است و تلاش‌های کنونی و عبث طبقه حاکم برای اجرای مجدد نمایش اصلاح‌طلبی ثمری نخواهد داشت. تاکتیک‌ها و ابزارهای رژیم جمهوری اسلامی برای حل تضادها و برای کنترل و مهار جنبش‌های اعتراضی و اجتماعی تأثیر تعیین‌کننده‌ای نداشته است و در یک‌کلام تمام کارت‌های بورژوازی حاکم در این زمینه سوخته و ترفندهای ارتجاع حاکم بلااثر مانده است.

۲۸ سال پیش، توده‌های زحمتکش مردم ایران، با قیام شکوهمند خود در ۲۲ بهمن، رژیم منفور سلطنت پهلوی را برانداختند و آن را به گور سپردند. نه اقدامات سرکوبگرانه و نیرنگ‌های رژیم سلطنتی و حامیان آن برای نجات رژیم شاه و نه کوشش‌های دارو دسته خمینی برای منع مردم از توسل به اسلحه و قیام، هیچ‌کدام تأثیری در عزم و اراده توده‌های مردم، برای یکسره کردن کار رژیم شاهنشاهی نداشت. توده‌های مردم به‌جان‌آمده‌ای که به انقلاب روی آورده بودند، دست به اسلحه بردند، مراکز ستم و سرکوب را قهرمانانه مورد یورش قرار دادند و با قیام مسلحانه خود، پرونده دودمان پهلوی و نظام سلطنتی را در هم پیچیدند.

با این‌همه، همان‌طور که میدانیم، به‌رغم تمام قهرمانی‌ها و ازجان‌گذشتگی میلیون‌ها انسان کارگر و زحمتکشی که برای پایان دادن به جور و ستم و اختناق و نابرابری و برای رسیدن به آزادی و برابری به پا خاسته بودند، این تلاش‌ها به نتایج مطلوب خود نرسید و ناکام ماند. سرمایه‌داران و ثروتمندان با همدستی دستگاه روحانیت، به‌سرعت به بازسازی دستگاه‌های سرکوب روی آوردند، راه را بر پیشرفت انقلاب مسدود کردند، به انقلاب یورش بردند و سرانجام انقلاب مردم ایران را از پای درآوردند. با تسلط کامل ضدانقلاب، شرایطی به‌مراتب دشوارتر و دهشتناک‌تر از گذشته، بر کارگران و زحمتکشان ایران تحمیل گردید.

۲۸ سال پس از قیام خونین ۲۲ بهمن ۵۷، امروز در شرایطی از این روز بزرگ تاریخی یاد می‌کنیم که تضادهای اجتماعی که قیام و انقلاب، در اساس بر آن پایه شکل گرفتند، نه‌فقط حل‌نشده‌اند و یا حتا تخفیف هم نیافته‌اند، بلکه این تضادها همچنان لاینحل مانده و بیش‌ازپیش تشدید شده‌اند. هیچ‌یک از خواسته‌های اساسی توده‌های مردمی که دست به قیام زدند متحقق نشده است. میلیون‌ها انسان به همان درجه‌ای که در مقطع قیام بهمن گرسنه بودند و حتا بیشتر از آن، همچنان گرسنه‌اند و نان می‌خواهند. میلیون‌ها انسان به همان درجه‌ای که در مقطع قیام بهمن در فقر و تنگدستی به سر می‌بردند و حتا بیشتر از آن، در فقر و تنگدستی به سر می‌برند. میلیون‌ها کارگر و اعضای خانواده آن‌ها به زندگی در زیرخط فقر محکوم شده‌اند. میلیون‌ها انسان بیکارند، هیچ منبع درآمدی ندارند و کار می‌خواهند. میلیون‌ها مردم زحمتکشی که علیه دیکتاتوری شاه و نظام ارتجاعی سلطنتی قیام کردند، همچنان از

را به دست گیرد، قدرت سیاسی بازهم به دست بورژوازی خواهد افتاد. اگرچه وضعیت امروز جنبش انقلابی مردم زحمتکش ایران به‌ویژه جنبش طبقاتی کارگران در مقایسه با سال ۵۷ بسیار متفاوت و جلوتر از آن است، و باز اگرچه زمینه‌ها و فاکتورهای عینی و ذهنی انحلال پرولتاریا در یک جنبش همگانی بسیار کم‌رنگ‌تر و ضعیف‌تر از آن سال‌ها است، با این‌همه، چنین احتمال و یا چنین خطری منتفی نیست. از این‌روست که طبقه کارگر بایستی بسیار هوشیارانه‌تر از گذشته عمل کند و در عین همراهی و اقدام سیاسی مشترک با اقشار رادیکال خرده‌بورژوازی، صف خود و سیاست خود را از این اقشار متمایز سازد و از استقلال طبقاتی خود، همچون مردمک چشم محافظت نماید.

۲۸ سال پس از انقلاب و قیام، کارگران و زحمتکشان ایران برای رسیدن به خواست‌های خود، راه دیگری ندارند جز آن‌که مبارزات خود را تشدید کنند و با درس‌آموزی از کلیه تجارب انقلاب گذشته و قیام ۲۲ بهمن، بازهم به انقلاب و قیام مسلحانه روی‌آورند، و این بار، رژیم جمهوری اسلامی و نظم ارتجاعی موجود را از ریشه‌براندازند و بر ویرانه‌های آن، حکومت شورائی خود را مستقر سازند.

۲۸ سال پس از قیام بهمن و استقرار رژیم جمهوری اسلامی، این موضوع بیش‌ازپیش به اثبات رسیده است که برای پایان دادن به جور و ستم و اختناق، برای از میان برداشتن تبعیض و نابرابری و برای رسیدن به آزادی و برابری، جز تعیین تکلیف قطعی با نظام حاکم و جز تدارک و توسل به قیام و انقلاب راه دیگری در برابر توده‌های مردم وجود ندارد. تجربه انقلاب و قیام بهمن ۵۷ باید به همه کارگران و زحمتکشان آموخته باشد که تحت هیچ شرایطی نباید به وعده‌و وعیدهای طبقات غیر کارگر اعتماد کنند و قدرت سیاسی را به دست آن‌ها بسپارند. چراکه مسئله اساسی در هر انقلاب، مسئله قدرت سیاسی است و این‌که سرانجام قدرت سیاسی در دست کدام طبقه قرار خواهد گرفت، سرنوشت انقلاب را تعیین می‌کند. توده‌های مردم ایران درحالی‌که با یک انقلاب توده‌ای و قیام مسلحانه رژیم سرکوبگر سلطنتی را سرنگون کردند، اما اعتماد ناآگاهانه آن‌ها به خمینی عوام‌فریب و دارو دسته وی، به استقرار رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی منجر شد و قدرت سیاسی به دست مرتجعین افتاد. تجربه شکست انقلاب بار دیگر بر این واقعیت نیز صحنه می‌گذارد که اگر طبقه کارگر از آگاهی و تشکل لازم برخوردار نباشد و نتواند رهبری انقلاب

تجاری که باید آنها را پاس داشت

اسلامی بر سر کار است، هیچ آینده روشنی در انتظارش نیست. و این نسل، مصمم است مبارزات خود برای سرنگونی جمهوری اسلامی را به سرانجام برساند. اما چه عواملی سبب شکست انقلاب ۵۷ شدند و چگونه می‌توان پیروزی انقلاب آتی را تضمین نمود؟



انقلاب ۱۳۵۷، انقلابی عموم خلقی و همگانی بود در واپسین سال‌های حکومت شاه، تضادهای نهفته در جامعه تشدید شده و به نقطه ستیز و انفجار رسیدند. واکنش توده‌ها به این شرایط، ابتدا رشته‌ای از شورش‌های تهیدستان شهری بود و پاسخ حکومت شاه به این شورش‌ها، سرکوب و سرکوب بیشتر. اما با هر سرکوب، موج اعتراض و مبارزه علنی وسعت می‌گرفت. سرکوب خونین تظاهرات ۱۷ شهریور، مرحله جدیدی در رشد و اعتلای جنبش پدید آورد. بحران انقلابی به یک موقعیت انقلابی فراروئید. توده مردم با مبارزات خود نشان می‌دادند که دیگر به وضع موجود تمکین نمی‌کنند و به چیزی کمتر از سرنگونی رژیم شاه رضایت نمی‌دهند. اعتصابات، کارخانه‌ها و مراکز تولیدی و خدماتی را فرا گرفت. طبقه کارگر با حضور خود در این مبارزات، تناسب قوا را به نفع انقلاب برهم زد و اعتصاب کارگران صنعت نفت، ضربه مهلکی بر رژیم شاه وارد آورد. اعتصاب عمومی سیاسی، به شاه و اربابانش نشان داد که دیگر راه نجاتی باقی نمانده است. نه سرکوب، نه فرم و نه تعویض پی در پی کابینه‌ها، قادر نبودند جلوی سیلی را که به راه افتاده بود، سد نمایند. طوفان انقلاب می‌رفت که به سال‌ها دیکتاتوری رژیم پهلوی در ایران پایان دهد. شاه ناگزیر به فرار شد و قیام مسلحانه ۲۲ بهمن، طومار نظام سلطنتی را در هم پیچید.

۲۲ بهمن، سالروز قیام مسلحانه توده‌های مردم فرارسیده است. این روز، برای طبقه کارگر و توده‌های مردم ایران از یک سو یادآور خاطره شیرین سرنگونی حکومت شاه و از سوی دیگر، تلخی مصادره انقلاب توسط مرتجعین به رهبری خمینی است.

مبارزات طبقه کارگر و توده‌های مردم علیه رژیم شاه با فرارویی به اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه، حکومت قدر قدرت شاه را سرنگون کرد. این خود، نشان داد که حکومت‌های دیکتاتور و سرکوبگر هر اندازه که بر طول و عرض دستگاه سرکوب و ماشین نظامی خود بیافزایند، در مقابل توده متحدی که بپا خاسته و به اشکال نیرومند و کارآی مبارزه، اعتصاب عمومی سیاسی، تظاهرات توده‌ای و قیام مسلحانه، روی آورده است، تاب مقاومت ندارند و درهم فرومی‌ریزند.

اما، شادکامی سرنگونی رژیم شاه، با کسب قدرت سیاسی توسط مرتجعین و برپایی حکومت اسلامی، به کام زحمتکش‌ان زهر شد. دیگر نیازی به بازگویی این مسئله نیست که توده‌های مردم ایران در طول سال‌های پس از استقرار جمهوری اسلامی، با چه رنج و عذابی رو به رو بوده‌اند.

اکنون، ۲۹ سال پس از قیام مسلحانه ۲۲ بهمن، نه تنها تضادهایی که به قیام انجامید، حل نشده و حتا تخفیف نیافته، بلکه جمهوری اسلامی و نظام سرمایه‌داری این تضادها را به منتها درجه تشدید نموده‌اند. این تضادها، جز با برپایی انقلابی دیگر حل نخواهند شد؛ انقلابی که جمهوری اسلامی را از اریکه قدرت به زیر کشد، انقلابی که با نظام ستمگرانه سرمایه‌داری تعیین تکلیف کند و جامعه را از شر کثافات و عوارض حکومت دینی و نظام طبقاتی رها سازد.

مردمی که در مبارزات منجر به سرنگونی رژیم شاه شرکت داشته‌اند و شاهد به یغمارفتن دستاوردهای انقلاب ۵۷ توسط دستگاه ارتجاعی حاکم بوده‌اند، البته در این سال‌ها، مبارزات خود را علیه جمهوری اسلامی، در اشکال متعددی ادامه دادند و تلاش فراوان به کار بردند تا به حاکمیت این رژیم سرکوبگر و ارتجاعی مذهبی پایان دهند.

اما نیروی انقلاب آتی، در اساس، نسل جوانی است که انقلاب ۵۷ و به یغما رفتنش توسط ارتجاع حاکم را به چشم ندیده است. در دوران این حاکمیت نکبت‌بار زاده شده و رشد یافته و مادام که حکومت

مسأله قدرت سیاسی

اساسی‌ترین مسأله‌ی هر انقلاب، مسأله قدرت سیاسی است. تاریخ بشریت سرشار از انقلاباتی است که علی‌رغم جانفشانی توده‌های مردم، شکست خورده‌اند و در یک شکل آن، به جابجایی قدرت از یک بخش طبقه حاکم به بخش دیگر آن انجامیده‌اند. انقلاب ۱۳۵۷ توده‌های مردم ایران شکست خورد، چرا که قدرت سیاسی در دست طبقه سرمایه‌دار باقی ماند. ارتجاعی با ارتجاعی مهلک‌تر جایگزین شد. محمد رضا شاه در هماهنگی با قدرتهای امپریالیست می‌خواست ایران را به جزیره ثبات و آرامش برای سرمایه جهانی تبدیل کند و برخی مطالبات را که مردم ایران دهه‌ها برای آن مبارزه کرده و جان داده بودند، به شکل اخته شده و ملوکانه در قالب رفرم‌های دهه چهل به اجرا درآورد. خمینی، که با همان حد از تحولات نیز درستیز بود، از موضعی ارتجاعی، در تضاد با مظاهر جامعه مدرن در این رؤیا به سر می‌برد که اسلام ناب محمدی را بر شئون زندگی مردم حاکم گرداند. اساس، حفظ نظام سرمایه‌داری بود با حذف مظاهر زندگی امروزی. از این رو در دوران حاکمیت رژیم اسلامی، نه تنها ستم و استثمار ناشی از نظام ستمگرانه سرمایه‌داری بر جای ماند، بلکه جای اختناق و سرکوب پادشاهی را اختناق و سرکوب مذهبی گرفت و شرایطی به مراتب هولناک‌تر را بر زندگی توده‌های مردم تحمیل نمود. بنابراین برای این که انقلاب آتی بتواند به سرانجام پیروزمندش برسد، و به سرنوشت انقلاب شکست خورده پیشین دچار نشود، قدرت سیاسی باید در دست توده‌های کارگر و زحمتکش قرار گیرد یعنی یک قدرت کارگری باشد.

مبارزه ضد امپریالیستی، آزادی‌های سیاسی و

حقوق دمکراتیک

دهه‌ها حاکمیت سرکوب و اختناق نظام پهلوی توده‌ها را در ناآگاهی نگاه داشته بود و این ناآگاهی، نتایج زیانبار خود را در عرصه‌های گوناگون برجای گذارده بود. از جمله این که در تقابل با رژیم شاه، که ایران را به جزیره امن انحصارات امپریالیستی تبدیل کرده بود، خمینی با شعارهای ضد امپریالیستی پای به عرصه گذاشت؛ شعارهای عوام‌فریبانه و ضد امپریالیستی از موضع واپسگرایانه. اما در امواج خرده‌بورژوازی-مذهبی آستانه انقلاب، سرنگون‌کنندگان حکومت سلطنتی غافل بودند که مبارزه ضد امپریالیستی، مبارزه علیه نظام سرمایه‌داری در کلیت آن است و مبارزه علیه

اما، طبقه کارگر و توده‌هایی که با جانفشانی به حکومت ستمگر شاه پایان دادند، داغ دهه‌ها سرکوب و اختناق را برتن وجان داشتند. طبقه کارگر که پیگیرترین نیروی انقلاب بود و تضمین پیروزی انقلاب تنها می‌توانست با تشکل این طبقه و رهبری آن بر جنبش میسر شود، در دوران رژیم شاه از داشتن هرگونه تشکل مستقل محروم بود و آگاهی طبقاتی آن در سطح نازلی قرار داشت. لذا به عنوان یک توده بی‌شکل و فاقد استقلال طبقاتی به جنبش سرنگونی رژیم شاه پیوست و در امواج خرده بورژوازی که جامعه را فراگرفته بود، فرو رفت و در جنبش همگانی غرق شد.

این خود، زمینه ساز رهبری ارتجاع مذهبی بر جنبش همگانی گردید. این تجربه به وضوح نشان داد که اگر طبقه کارگر با استقلال طبقاتی در انقلاب شرکت نکند و مهر طبقاتی خود را بر انقلاب نکوبد، انقلاب، جز شکست سرنوشتی نخواهد داشت.

مرگ بر شاه، بعد چه؟

بی‌سازمانی و سطح نازل آگاهی طبقه کارگر و توده‌هایی که انقلاب نتیجه از خودگذشتگی و جانفشانی آن‌ها بود، سبب گردید که آنان از نظامی که می‌خواهند جایگزین نظام سلطنتی پهلوی کنند، تصور روشنی نداشته باشند. شعار مرگ بر شاه، هر روز و شب در خیابان‌ها طنین‌انداز بود، اما روشن نبود که چه چیزی قرار است جایگزین رژیم شاه شود. انقلاب، همگانی بود و شعارها سلبی. مردم می‌دانستند که رژیم شاه را نمی‌خواهند، اما نمی‌دانستند چه می‌خواهند. این نقطه ضعف به خمینی مرتجع و حامیان او امکان داد، تدریجاً ابتکار عمل را در دست بگیرند. پس از توافقات امپریالیستی در گوادولوپ، که مقرر شد شاه برود و خمینی قدرت سیاسی را در دست بگیرد، طرفداران خمینی، شعار ناتمام مرگ بر شاه را اینگونه به نفع خود تکمیل کردند: دیو چو بیرون رود، فرشته درآید. شاه رفت، و خمینی، این ضحاک زمان، برمسند قدرت تکیه زد.

این تجربه می‌آموزد که اکنون دیگر نباید به شعار مرگ بر جمهوری اسلامی قناعت کرد، بلکه باید بدیل آن را که تضمینی بر حاکمیت توده‌های وسیع مردم بر سرنوشت خویش باشد، قرار داد. این بدیل، چیز دیگری جز حکومت شورائی کارگران و زحمتکشان از طریق استقرار یک دولت شورائی نیست.

نظام سرمایه‌داری، مبارزه‌ای است برای رهایی ستمدیدگان از هرگونه ستم، سرکوب و استثمار، مبارزه‌ای است برای برابری واقعی آحاد جامعه. تنها پس از کسب قدرت سیاسی توسط خمینی و متحدین‌اش بود که توده‌ها دریافتند قرار است به بهانه مبارزه به اصطلاح ضدامپریالیستی، حقوق سیاسی و اجتماعی مردم محدود شود، حقوق فردی آحاد جامعه به کل انکار گردد، قرار است زنان به خانه‌ها بازگردند، حجاب اجباری شود و بساط شلاق و سنگسار بر سر هر کوی و برزن برپاگردد. مرور پیروزی قیام مسلحانه ۲۲ بهمن و سرنگونی نظام سلطنت و شکست انقلاب که ارتجاع طبقاتی و مذهبی را بر مسند قدرت نشاند، مروری است بر اساسی‌ترین تجارب مثبت و منفی یک رویداد سیاسی بزرگ در زندگی مبارزاتی توده‌های مردم ایران. آموختن از این تجارب و به کاربردن آنها برای پیروزی انقلابی که در پیش روست.

سی و پنج سال پس از قیام ۲۲ بهمن

جنبش اعتراضی ساکنان خارج از محدوده که از سال ۵۵ آغاز گشت، یکی از نمودهای برجسته و عینی تضادهایی بود که مناسبات نوین با خود به همراه آورده بود، مناسباتی که با فروپاشی نظام کهنه، جمعیت ساکن در روستاها را به حاشیه‌های شهری بزرگ هم چون تهران رانده بود.

دوران طلایی شاه بسرآمده بود. دیکتاتوری در کنار گسترش بوروکراسی، فساد مالی گسترده‌ای را نیز بوجود آورده بود که از سویی بر دامنه نارضایتی‌ها می‌افزود و از سوی دیگر از کارآمدی رژیم برای مقابله با گسترش نارضایتی می‌کاست.

با عمومی شدن اعتراضات خیابانی در سال ۵۷، رژیم شاه بدون توجه به زمینه‌های نارضایتی در میان توده‌ها، به سرکوب و تشنیدن صدای مردم ادامه داد (و وقتی هم اعتراف به شنیدن صدای مردم کرد که دیگر دیر شده بود). حکومت شاه ۱۶ شهریور حکومت نظامی اعلام کرد و در فردای آن روز کشتار میدان ژاله اتفاق افتاد و به رغم این کشتار، رژیم تلاش کرد تا اوضاع را عادی جلوه دهد. به همین خاطر در اول مهر مدارس و دانشگاه‌ها به روال معمول باز شد اما طولی نکشید که اعتراض و اعتصاب دانشگاه‌ها و مدارس را فرا گرفت و رژیم مجبور گردید تا مدارس و دانشگاه‌ها را رسماً تعطیل کند.

سرکوب اعتصاب کارگران نفت نیز که ابتدا در بخشی از کارگران و با خواست‌های اقتصادی از مهرماه آغاز شده بود، در شرایطی که بحران سیاسی جامعه را فرا گرفته بود، نتیجه‌ای معکوس برای رژیم به بار آورد. اعتصاب در شرکت نفت به سرعت فراگیر شد و خواست‌ها، شکل و محتوای کاملاً سیاسی به خود گرفتند. همین اعتصابات کارگری و به ویژه اعتصاب سراسری کارگران صنعت نفت بود که تأثیر مهمی در سقوط رژیم سلطنتی داشت.

تغییرات سریع در دولت و تغییر نخست وزیران نشانگر ناتوانی سیستم برای مقابله با موجی بود که دیگر نوید قیام و سرنگونی رژیم شاه را می‌داد. اعتصاب عمومی که از درون طبقه کارگر سر برآورده و به دیگر بخش‌های جامعه فرا رانیده بود، منجر به فلج شدن سیستم بوروکراسی و ناتوانی دستگاه پلیسی و امنیتی رژیم گردید. خیزش انقلابی توده‌ها سیستم سیاسی کشور را در بحران فرو برده بود.

۳۵ سال از قیام مسلحانه توده‌ها و سرنگونی رژیم سلطنتی گذشت. قیام مسلحانه ۲۲ بهمن چه درس‌هایی برای ما دارد؟



برای پاسخ به سؤال بالا، ابتدا نگاهی خواهیم داشت به زمینه‌ها و مهم‌ترین علل بروز و موفقیت قیام مسلحانه توده‌ها در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن. در پی رفرم ارضی شاه در سال‌های ۴۱ و ۴۲، مستقر شدن نظام سرمایه داری و تغییراتی که در شکل‌بندی و موقعیت گروه‌های اجتماعی شکل گرفت، تضادهای درونی نظامی که اکنون به شکل مسلط مناسبات تولیدی تبدیل شده بود، آرام آرام سر برآوردند.

در مسیر چنین تغییرات و بر بستر مجموعه‌ای از شرایط داخلی و بین‌المللی بود که سازمان‌های سیاسی جدیدی از جمله سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران شکل گرفتند. سازمان‌هایی که حضورشان بازتاب نارضایتی اقشار آگاه‌تر جامعه و حتا گروه‌های مختلف اجتماعی بوده و نیز بازتاب دهنده مناسبات نوین.

در شرایطی که رژیم شاه با رفرم ارضی کوشیده بود بر تضادهای جامعه کهن و تاثیرات سیاسی و اجتماعی آن غلبه کند، تضادهای جدیدی شکل گرفتند که در عرصه اقتصادی به ویژه در بحران سال ۵۳ و در عرصه سیاسی در فعالیت و اعتراضات گروه‌های گوناگون اجتماعی حتا بخشی از بورژوازی که از قدرت محروم مانده بود، قابل مشاهده بودند.

حرکت‌های اعتراضی توده‌ای و اعتصابات کارگری نیز به صورت تک نمادهایی در این مرحله وجود داشتند که به ویژه می‌توان از تظاهرات به مناسبت درگذشت تختی و به آتش کشیدن اتوبوس‌های داخل شهری به دلیل گران شدن بهای بلیط در تهران نام برد.

همان ابتدا تلاش کرد تا آزادی‌های سیاسی را محدود و سپس به کلی ممنوع کند. ولی آن خلایی را که در اثر سرنگونی شاه و انقلاب توده‌ها بوجود آمده بود، نمی‌شد یک روزه پُر کرد. مردم آزادی را با عزم و مبارزه جدی و در جریان انقلاب خود به چنگ آورده بودند و رژیم که هنوز بر تمامی عرصه‌ها مسلط نشده بود، نمی‌توانست به یکباره این آزادی را از توده‌ها بگیرد.

این آزادی و خلاء قدرت دو دستاورد مهم داشت. اولین دستاورد آن بالا رفتن آگاهی توده‌ها بود. در روزهای انقلاب و پس از آن، توده‌ها به تجارب سیاسی بسیاری دست یافتند و در شرایطی که گروه‌های سیاسی امکان انتشار علنی نشریات خود را یافتند و روزنامه‌ها و کتاب‌های گوناگونی که پیش از این امکان انتشار نداشتند، منتشر گردیدند؛ این امکان برای گروه‌های بیشتری فراهم گردید تا بر بستر تجارب سیاسی ناشی از دوران انقلابی، به شناخت دقیق‌تری از تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه دست یابند که نتیجه آن را در رآوردن میلیونی به سازمان‌های چپ و دمکرات می‌توان دید.

دومین دستاورد مهم، تجربه شوراهای بود. بعد از قیام، کارگران در ابعادی بسیار وسیع و در اغلب کارخانه‌ها و واحدهای تولیدی بزرگ، شوراهای خود را برپا کردند. حتا تشکلهای سراسری کارگری در برخی نقاط و یا صنایع هم چون صنعت نفت، گیلان، تبریز و تهران بوجود آمدند. شوراهای در زمانی که در اثر انقلاب از قدرت مدیریت کاسته شده و حتا در جاهایی مدیریت کارخانه را به حال خود رها کرده بود، از قدرت برخوردار شدند و رتق و فتق بسیاری از امور کارخانه، مانند استخدام و جلوگیری از اخراج کارگران، تلاش در راستای بهبود وضعیت حقوقی و معیشتی کارگران را خود به دست گرفتند. این شوراهای البته هنوز ارگان‌های سیاسی حاکمیت طبقه کارگر نبودند بلکه نطفه چنین ارگان‌هایی محسوب می‌شدند. اما تجربه شوراهای به همین خلاصه نشد. در برخی از مناطق هم چون کردستان، شوراهای شهر بوجود آمد. در ترکمن صحرا شوراهای سراسری خلق ترکمن با شعار زمین از آن کسانی ست که بر روی آن کار می‌کنند، بوجود آمد و بسیاری از امور منطقه را در دست گرفت. شوراهایی که منتخب مستقیم دهقانان و ساکنان ترکمن صحرا بودند.

اما جمهوری اسلامی که از قدرت‌گیری شوراهای هراسان شده بود، بسرعت دست به سرکوب شوراهای زد. نه فقط در کردستان و ترکمن صحرا که در

در چنین شرایطی بود که قیام ۲۲ بهمن شکل گرفت. درحالی که بالایی‌ها نمی‌توانستند به شکل سابق حکومت کنند و پایینی‌ها نیز نمی‌خواستند و نمی‌توانستند وضع موجود را تحمل کنند. در چنین شرایطی و در حالی که روحانیت همراه با نمایندگان سیاسی به اصطلاح بورژوازی لیبرال با اعتقاد به رفتنی بودن رژیم شاه و حتا اعلام پیوند بخشی از ارتش با خمینی، با اعلام دولت موقت خود را برای جایگزینی و به دست گرفتن قدرت سیاسی از طریق سازش با ارتش و قدرت‌های امپریالیستی آماده می‌کرد، جرعه‌ای کافی بود تا آتش قیام شعله ور گردد.

حمله نیروهای گارد به پادگان نیروی هوایی با مقاومت نیروهای مستقر در پادگان نیروی هوایی روبرو گردید. پیوستن مردم به همافران و به ویژه پیوستن نیروهای سازمان چریکهای فدایی خلق به قیام که در همان روز و در تظاهرات ده‌ها هزار نفری برای اولین بار حماسه سپاهکل را در خیابان‌های تهران پاس می‌داشتند، منجر به شکست ارتش و پیروزی قیام‌کنندگان شد. در حالی که قیام در شرایط پیروزی و حکومت نظامی در عمل با سلاح توده‌ها برچیده شده بود، خمینی هراسان از قیام توده‌ها و از دست دادن کنترل بر آنها تازه اعلام کرد که مردم به حکومت نظامی اعتنا نکنند!! در واقع دیگر قدرتی برای اعمال حکومت نظامی باقی نمانده بود تا مردم به آن اعتنا کنند.

این گونه بود که حکومت شاه سرنگون و خمینی به قدرت رسید. بختیار رفت، بازرگان آمد. با توجه به آن چه که به اختصار در رابطه با خطوط کلی حوادثی که به قیام ۲۲ بهمن منجر گردید در این بخش آمد، می‌توان انقلاب ۵۷ را به طور عمده نتیجه و معلول عواملی چند دانست، که مهم‌ترین آن تضادهای درونی مناسبات سرمایه داری بود که در سال ۵۳ حتا به بحران اقتصادی منجر گردید و تأثیر این تضادها بر نارضایتی در میان گروه‌های مختلف اجتماعی و یا جنبش خارج از محدوده که پیش از این به آنها اشاره شد. یکی دیگر از نتایج رشد تضادها، فساد فراگیری بود که بر توان رژیم برای مقابله با معضلات موجود در جامعه تأثیر منفی گذاشته بود و عامل مهم دیگر دیکتاتوری عریان رژیم شاهنشاهی و سلب آزادی‌های سیاسی مردم بود.

اما انقلاب ۵۷ که قیام ۲۲ بهمن نقطه اوج آن بود چه نتایج و دستاوردهایی را به همراه آورد؟ یکی از مهم‌ترین دستاوردهای قیام ۵۷، آزادی‌های سیاسی بود که تا مقطعی تداوم داشت. حکومت اسلامی از

ارتقاء کمیته‌های اعتصاب، زاده شدند. تجربه همچنین نشان داد که اگر توده‌های کارگر و زحمتکش دستگاه دولتی موجود را با تمام ارگان‌های نظامی و بوروکراتیک به کلی در هم نشکنند، شوراها قادر به ادامه حیات نخواهند بود و مرتجعین آن‌ها را برمی‌چینند. همین اتفاق در جریان انقلاب گذشته و شکست آن رخ داد. انقلاب ۵۷ بار دیگر آموخت که اگر طبقه کارگر نتواند رهبری انقلاب را در دست داشته باشد، تمام تلاش و قهرمانی توده‌های مردم برباد خواهد رفت و انقلاب با شکست رو به می‌گردد. این تجارب برای پیروزی انقلابی که در پیش است، پاس داریم و به کار بندیم.

کارخانجات نیز به دستگیری نمایندگان واقعی کارگران و اعضای شوراها پرداخت. ارتجاع تازه به قدرت رسیده، شوراهای کارگری را قبل از آن که مجالی برای تبدیل به ارگان سیاسی حاکمیت طبقه کارگر یافته باشند، با خشونت و بیرحمی قلع و قمع نمود. خانه کارگر را به وسیله مزدوران خود اشغال کرد و شوراهای ساختگی اسلامی را براه انداخت که نمایندگان آن می‌بایست مورد تأیید انجمن‌های اسلامی و اداره کار می‌بودند.

انقلاب سال ۵۷ و قیام مسلحانه ۲۲ بهمن تجارب ارزشمندی برای سازمان‌های کمونیست، طبقه کارگر و عموم توده‌های زحمتکش داشت. باید این تجارب را پاس داشت و در انقلاب آتی به کار گرفت.

انقلاب، نقش اعتصابات عمومی، به ویژه اعتصاب عمومی سیاسی را به همگان نشان داد. اعتصابات عمومی اقتصادی، عموم توده‌های کارگر را در سراسر ایران، به عرصه مبارزه‌ای فعال کشاند. اعتصاب عمومی سیاسی ضربه خردکننده‌ای به رژیم از نظر اقتصادی و سیاسی وارد کرد و تمام ارکان و ارگان‌های نظم موجود را فلج کرد. در جریان این اعتصاب، نقش برجسته کارگران به ویژه کارگران صنعت نفت در مبارزات آشکار گردید. اعتصاب عمومی سیاسی که میدان وسیعی برای تظاهرات توده‌ای و سنگربندی‌های خیابانی پدید آورده بود، شرایط را به لحاظ عینی و ذهنی برای روی‌آوری توده‌ها به قیام مسلحانه مهیا کرد. قیام مسلحانه نشان داد که توده‌های مردم قادرند با توسل به قهر مسلحانه، قدرتمندترین ارگان‌های سرکوب نظامی- پلیسی طبقه حاکم ستمگر را در هم بکوبند. به‌رغم سازش‌های مرتجعین در بالا برای انتقال مسالمت آمیز قدرت به یک دارو دسته مرتجع دیگر و به رغم توهمات توده‌ای نسبت به خمینی، قیام مسلحانه ۲۲ بهمن ضربات جدی به ارگان‌های نظامی- بوروکراتیک دستگاه دولتی وارد آورد. اگر ارتجاع تازه به قدرت رسیده تا مدتی قادر نبود، دست‌آوردهای انقلابی مردم را به کلی از آنها سلب نماید و رژیم اختناق و دیکتاتوری عریان را مجدداً برپا دارد، ضرباتی بود که توده‌های کارگر و زحمتکش با قیام مسلحانه به ارگان‌های نظامی- بوروکراتیک دستگاه دولتی وارد آوردند، مسلح شدند و آغاز به ایجاد ارگان‌های اعمال حاکمیت توده‌ای از نمونه شوراها نمودند. تجربه نشان داد که شوراها یگانه ارگان اعمال حاکمیت کارگران و زحمتکشان در ایران است. این شوراها از بطن اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه و تحول و

انقلاب مجدد یک ضرورت است

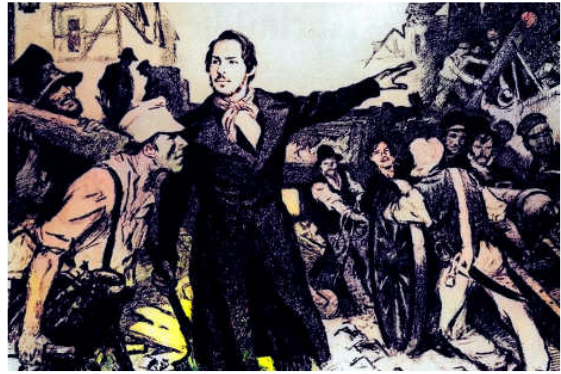
انقلابات اجتماعی هستند که بشریت را از مرحله زندگی گلهوار به جایگاه کنونی‌اش رسانده‌اند. سراسر تاریخ بشریت مملو است از انقلابات اجتماعی و به‌ویژه از دورانی که طبقات بر پهنه تاریخ ظاهر شدند، انقلابات سیاسی. اگر فقط دوران گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری و دوران سلطه این شیوه تولید تا به امروز مدنظر قرار گیرد، صدها انقلاب در سراسر جهان رخ داده است. تمام این انقلابات از نیاز اجتماعی به تحول، از ضرورت جبری و قانونمند پیشرفت و تکامل بشریت در جریان حرکت بالنده تاریخ برخاسته‌اند.

تنها کسی می‌تواند، نیاز و ضرورت انقلاب را نفی کند که منافعش در حفظ نظامی است که دوران آن سپری‌شده، به گذشته تاریخ بشریت تعلق دارد و انقلاب منافع و موجودیت او را به خطر می‌افکند. لذا نباید تعجب کرد که حتا امروز در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری که طبقات حاکم آن زمانی با انقلابات بورژوازی پیروزمند خود بر اریکه قدرت نشستند، اکنون، قانون‌گرا باشند و انقلاب را نفی کنند. چراکه قانون، تبلور اراده طبقه حاکم و پاسدار منافع آن است، انقلاب اما، طبقات حاکم را از اریکه قدرت به زیر می‌کشد و منافع اقتصادی و سیاسی آن‌ها را نفی و نابود می‌کند.

طبقات مرتجع زائد تاریخی و نظریه‌پردازان جیره‌خوار آن‌ها، صرفاً از طریق نهادهای تحمیق معنوی و اشاعه آگاهی کاذب از طریق اشکال مختلف آگاهی اجتماعی، انقلاب را نفی نمی‌کنند، بلکه به اتکای نیروی قهر و سرکوب دستگاه دولتی به مقابله با انقلابات برمی‌خیزند و می‌کوشند پیروزی انقلابات را به تأخیر اندازند. لذا در سراسر تاریخ، در کنار انقلابات پیروزمند، انقلابات فراوانی هم وجود داشته که با شکست روبه‌رو شده‌اند. با این وجود، تجارب تاریخی نشان داده است که اگرچه شکست انقلابات می‌تواند روند پیشرفت و تکامل اجتماعی و تاریخی را لحظه‌ای به تأخیر اندازد، اما نمی‌تواند راه انقلاب و پیشرفت را سد کند و سرانجام، با تجدید انقلابات است که تاریخ راه خود را می‌گشاید و به‌پیش می‌تازد.

انقلاب سال ۱۳۵۷ در ایران یک نمونه از این انقلاب‌های شکست‌خورده است.

انقلاب در ایران، برخاسته از نیازهای عینی جامعه ایران بود. این انقلاب میلیون‌ها انسان را برای تاریخ‌سازی به عرصه مبارزه‌ای فعال کشاند.



"دوران آن خرافاتی که انقلابات را به بدخوئی عده‌ای مبلغ نسبت می‌داد، دیرزمانی است سپری گشته است. امروز همه جهانیان می‌دانند که هر تلاطم انقلابی باید بر پایه یک نیاز اجتماعی مبتنی باشد که نهادهای فرتوت مانع ارضاء آن می‌گردند. این نیاز ممکن است هنوز آن‌چنان مبرم، آن‌چنان برای همگان ملموس نباشد که یک موفقیت فوری را تضمین کند، ولی هر کوششی برای سرکوب قهری، آن را مرتباً نیرومندتر به جلو خواهد راند، تا زمانی که بندهای خود را بگسلد. بنابراین، اگر یکبار شکست خوردیم، کاری جز این‌که دوباره از اول بی‌غازیم نداریم و تنفس احتمالاً بسیار کوتاهی که میان پایان پرده اول و آغاز پرده دوم جنبش به ما ارزانی شده، خوشبختانه به ما فرصت کار بسیار لازمی را می‌دهد، فرصت بررسی عللی که هم وقوع قیام اخیر و هم شکست آن را اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت" (انقلاب و ضدانقلاب - فریدریش انگلس)

آنچه که تا به امروز، بشریت را تا به این مرحله از پیشرفت و تکامل رسانده است، دگرگونی‌های سریع و جهشی جوامع انسانی یا به عبارت دیگر، انقلابات در طول تاریخ است. چیزی ثابت و تغییرناپذیر وجود ندارد. همه‌چیز در حال حرکت، تغییر و تکامل است. هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند پیشرفت و تکامل داشته باشد، مگر آن‌که تغییرات کمی و پیوسته را پشت سر بگذارد و به تغییری جهش‌وار و کیفی تن دهد، تا راه را برای گذار به مرحله‌ای عالی‌تر بگشاید. اکنون دیگر درک قانونمندی‌های حاکم بر تکامل جامعه بشری، تا به آن درجه مقبولیت یافته است که هر کس با کمی آگاهی علمی می‌داند که بر جامعه نیز همچون طبیعت، هر چه مورج حاکم نیست. تکامل تاریخ قانونمند است و تکامل اجتماعی از قوانینی مادی و عینی تبعیت می‌کند. انقلاب، برخاسته از این قوانین است.

قدرت سیاسی را به دست بگیرند. تلاش‌های بعدی طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش برای جبران این خطا، در جریان تحولاتی که تا سال ۶۰ به طول انجامید، بدون نتیجه ماند و انقلاب به شکست قطعی انجامید.

شکست انقلاب به این معناست که آن نیازهای ضروری تحول اجتماعی و تاریخی در ایران و آن مطالبات و اهدافی که کارگران و زحمتکشان در انقلاب داشتند، تحقق نیافت. لذا از آنجایی انقلاب برای پاسخ‌گویی به این نیازها رخ داد، به‌حساب یک ضرورت تاریخی، وقوع یک انقلاب مجدد، امری ناگزیر خواهد بود.

سلطه جمهوری اسلامی بر ایران، آنچه که به بار آورده است، نیاز مبرم‌تر به تحولات انقلابی و تشدید تضادهایی است که خود را در بحران‌های متعدد به نمایش گذاشته‌اند.

بحران اقتصادی که بازتاب تضادهای لاینحل شیوه تولید سرمایه‌داری و گندیدگی آن است، عواقب فاجعه‌باری برای کارگران و توده‌های وسیع زحمتکش به بار آورده است. هیچ‌گاه، شرایط معیشت کارگران همچون امروز وخیم و غیرقابل‌تحمل نبوده است. تقریباً عموم کارگران زیرخط فقر رسمی اعلام‌شده از سوی مؤسسات دولتی زندگی می‌کنند. دستمزد کارگران مطلقاً جوابگوی حتماً تأمین حداقل هزینه زندگی آن‌ها نیست. میلیون‌ها کارگر به صفوف ارتش بیکاران پرتاب‌شده‌اند. متجاوز از هشت میلیون تن از مردم ایران بیکارند. توأم با رکود اقتصادی، نرخ‌های تورم دورقمی، زندگی را بر توده‌های وسیع مردم ایران دشوار و غیرقابل‌تحمل کرده است. فقط، هزینه اجاره‌بهای مسکن خانوارهای زحمتکش، بیش از نیمی از دستمزد و حقوق آن‌ها را می‌بلعد. ۱۱ میلیون تن از مردم زحمتکش ایران به‌عنوان حاشیه‌نشین و تهیدست در فقر و فلاکت عظیم به سر می‌برند. صدها هزار تن از فرزندان کم‌سن‌وسال کارگران و زحمتکشان، کودک کار و خیابانی هستند.

زیر فشار فجایع نظم موجود، میلیون‌ها تن از مردم ایران به مواد مخدر معتاد شده‌اند. بین ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار تن به اتهام بزهکاری زندان‌ها را انباشته‌اند، هم‌روزه چوبه‌های دار برپاست. فقر و گرسنگی سراسر جامعه ایران را فراگرفته است. درحالی‌که اکثریت بسیار بزرگ مردم ایران در فقر و بدبختی به سر می‌برند، حجم بی‌سابقه‌ای از سرمایه و ثروت، در دست گروهی اندک سرمایه‌دار، مالک و سران و مقامات حکومت اسلامی متمرکز شده است.

میلیون‌ها کارگر و زحمتکش بپا خاستند تا نظم ستمگرانه‌ای را که در دوران رژیم سلطنتی بر ایران حاکم بود، دگرگون کنند. به ستم، اختناق، بی حقوقی پایان بخشند و جامعه‌ای را بنا نهند که در آن انسان‌های آزاد و برابر، در آزادی، رفاه و خوشبختی زندگی کنند. خواست میلیون‌ها کارگر و زحمتکش که اعتصابات بزرگی را در سراسر ایران سازمان دادند، در تظاهرات و قیام شرکت کردند و جان‌فشانی و قهرمانی بی‌نظیری در برابر نیروهای سرکوب و مسلح رژیم شاه از خود نشان دادند، چیزی جز این نمی‌توانست باشد. عزم استوار توده‌های میلیونی به دگرگونی نظم موجود به درجه‌ای بود که تمام وحشی‌گری نیروهای سرکوب و مسلح رژیم سلطنتی شاه نتوانست مانع از تداوم مبارزه برای سرنگونی این رژیم گردد.

اما چه شد که از درون این انقلاب و سرنگونی رژیم سلطنتی، ارتجاعی هارتر از رژیم شاه سر برآورد، قدرت سیاسی را به چنگ آورد و در یک‌روند، نه‌تنها نتوانست آنچه را که توده مردم در جریان انقلاب به دست آورده بودند، از آن‌ها باز پس گیرد و انقلاب به شکست قطعی بیانجامد، بلکه جامعه را به نقطه‌ای پایین‌تر از دوران رژیم سلطنتی سوق دهد؟

پیش‌شرط هر انقلاب پیروزمند، انتقال قدرت سیاسی از یک طبقه حاکم مرتجع، زائد و ستمگر به طبقه مترقی، انقلابی و ستمدیده است که رسالت اجتماعی و تاریخی برای دگرگونی نظم موجود را بر عهده دارد. این، فقط طبقه کارگر ایران بود که چنین نقش و رسالتی بر عهده داشت. طبقه کارگر در مقیاسی میلیونی در این انقلاب حضور داشت. بزرگ‌ترین اعتصابات اقتصادی و سیاسی را برپا کرد. کارگران صنعت‌نفت با اعتصابات خود کمر رژیم را شکستند. این کارگران و زحمتکشان بودند که در ده‌ها تظاهرات و راهپیمایی، سنگربندی خیابانی و قیام مسلحانه، حضوری فعال داشتند. اما دیکتاتوری عریان شاه مانع از آن شده بود که طبقه کارگر، به‌عنوان یک طبقه متشکل و آگاه، با صف و سیاست مستقل به انقلاب روی آورد. لذا در برابر گروه‌های مرتجع و ضدانقلابی اپوزیسیون بورژوازی و دستگاه روحانیت که خود را طرفدار انقلاب جا زده بودند، از سازمان‌یافتگی و امکانات وسیع داخلی و بین‌المللی برخوردار بودند و توسط طبقه سرمایه‌دار داخلی و امپریالیسم جهانی حمایت می‌شدند، ابتکار عمل را از دست داد. در جنبش عمومی خلقی فرورفت و اجازه داد با سرنگونی رژیم سلطنتی مرتجعین جدیدی که وظیفه‌شان سرکوب انقلاب بود،

انقلاب، ضرورت در هم شکستن دستگاه نظامی - بوروکراتیک ماشین دولتی را برای پیروزی انقلاب نشان داد. انقلاب سال ۵۷، با وضوح هر چه تمام‌تر آشکار ساخت که شوراها در ایران، یگانه وسیله برای اعمال اتوریته و حاکمیت طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش خواهد بود.

طبقه کارگر در انقلابی که در پیش است، تمام این تجارب را به‌کار خواهد بست تا توده‌های زحمتکش مردم ایران یک انقلاب پیروزمند داشته باشند و به تمام مطالبات رفاهی، اجتماعی و سیاسی خود دست یابند.

در طول یک‌صد سال اخیر، هیچ‌گاه شکاف فقر و ثروت در جامعه ایران همچون امروز عمیق نبوده است. فساد، دزدی، رشوه‌خواری سرتاپای دستگاه دولتی را فراگرفته است. مردم ایران زیر یوغ استبداد دولت دینی و دیکتاتوری عریان طبقه حاکم از ابتدایی‌ترین حقوق دمکراتیک و آزادی‌های سیاسی محروم‌اند. جمهوری اسلامی ده‌ها هزار تن از مردم آزادی‌خواه و سوسیالیست را کشتار کرده است. در طول این ۳۶ سال ده‌ها هزار تن را سال‌ها به بند کشیده است. زنان ایران حتا از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی خود محروم شده‌اند. ستمی که در دوران جمهوری اسلامی بر زنان اعمال می‌شود، در تمام سال‌های پس از انقلاب مشروطیت بی‌سابقه است.

با این اوصاف، روشن است که جمهوری اسلامی تمام تضادهای جامعه موجود را به انتها درجه تشدید کرده است. نارضایتی توده‌ای از وضع موجود به حداکثر رسیده است. تمام شرایط عینی برای روی‌آوری توده‌های کارگر و زحمتکش به انقلابی مجدد فراهم است. تأخیری که تاکنون در وقوع این انقلاب رخ داده، جامعه ایران را به قهقرا سوق داده است. این وضع نمی‌تواند دوام آورد. انقلاب بیش از هر زمان دیگر نیاز مبرم جامعه است.

انقلاب سال ۱۳۵۷ اگرچه به شکست انجامید، اما درس‌های گران‌بهایی به طبقه کارگر ایران داد و تجارب ارزشمندی از خود برجای نهاد که در انقلاب آتی فراموش نخواهد شد. این انقلاب به همگان آموخت که اگر رهبری جنبش و انقلاب در دست طبقه کارگر نباشد و این طبقه به طبقه حاکم تبدیل نشود، شکست، نتیجه محتوم انقلاب خواهد بود.

شکست انقلاب به توده‌های مردم ایران آموخت که زودباوری و اعتماد ناآگاهانه را کنار بگذارند و به خودشان و به ابتکار عمل‌شان اعتماد و اتکا کنند. انقلاب نشان داد که اشکال مؤثر مبارزه برای سرنگونی نظم موجود، اعتصابات عمومی اقتصادی، اعتصابات عمومی سیاسی، اعتصابات سیاسی - اقتصادی - سیاسی، اعتصابات سیاسی سرا سری، راهپیمایی‌ها و تظاهرات توده‌ای، باریگادبندی‌های متحرک و قیام مسلحانه توده‌ای خواهد بود.

انقلاب، نقش کمیته‌های اعتصاب را برای رهبری جنبش، ارتقاء و تبدیل آن‌ها به شوراها، کمیته‌های کارخانه و کنترل کارگری نشان داد.

نقش رژیم سلطنتی در استقرار دولت دینی در ایران

است. اما همین‌که موقعیت خود را تحکیم کرد، به استبداد تام و تمام روی آورد، خود را شاه نامید و سلسله پهلوی را پایه گذاشت.

در تمام دورانی که او در قدرت بود، کمترین اقدامی برای تغییر ساختار اقتصادی جامعه که انقلاب مشروطیت نیاز آن را اعلام نموده بود، انجام نداد. بنابراین شیوه تولید مسلط جامعه ایران، همچنان فنودالیسم باقی ماند و خود رضاخان و دارودسته طرفدارانش تبدیل به بزرگترین مالکین فنودال شدند. او شدیدترین رژیم اختناق و سرکوب را حاکم کرد، برای تحکیم موقعیت خود و حفظ نظم موجود، دستگاه دولتی را تقویت و نوسازی کرد. وی گرچه در ظاهر کوشید نقش دستگاه روحانیت را محدود کند، اما اسلام را به‌عنوان دین رسمی پذیرفت و رابطه نزدیکی با سران دستگاه روحانیت و حفظ منافع آن‌ها داشت. رضاخان اما در عین حال تلاش کرد از برخی اقدامات آتاتورک تقلید کند، اما این اقدامات در جامعه‌ای که فنودالیسم شیوه تولید مسلط آن بود، فقط کاریکاتوری از اقدامات بورژوازی از کار درآمدند. در پی کودتای رضاخان بود که قدرت‌های امپریالیست به‌ویژه انگلیس نقشی رسمی و علنی در ایران و سیاست‌های آن به دست آوردند. بنابراین هنگامی‌که برکنار شد، معضلات جامعه ایران که نیاز به تغییر و تحول داشتند، همچنان باقی‌مانده بودند.

با سرنگونی رژیم استبداد فردی رضاخان، به مدت یک دهه، یک آزادی بالنسبه محدود در ایران برقرار شد. در این دوران، رشد تمایلات دمکراتیک، رفاهی، ضد امپریالیستی و سوسیالیستی، و حاد شدن مبارزات طبقاتی، بیانگر نیاز جامعه ایران به یک تحول اساسی بود. زیر فشار مبارزات توده‌هایی که از نظام سلطنتی این بازمانده قرون وسطایی نفرت داشتند و آن را مسبب تمام بدبختی، عقب‌ماندگی، بی‌حقوقی و استبداد می‌دانستند، محمدرضا شاه سرانجام ناگزیر به فرار شد. مردم مجسمه‌های او را به زیر کشیدند و ختم سلطنت را اعلام کردند. اما او توانست بار دیگر از طریق کودتایی که طراح آن، قدرت‌های امپریالیست انگلیس و آمریکا بودند و در داخل نیز فنودال‌ها، بورژوازی بزرگ و دستگاه روحانیت از آن حمایت کردند، در ۲۸ مرداد سال ۳۲ به قدرت بازگردد. دوره دیگری از سرکوب، استبداد، رکود و عقب‌ماندگی فراسید.

انقلاب سال ۵۷ و قیام مسلحانه ۲۲ بهمن‌ماه، رژیم سلطنتی، این مظهر استبداد و ستمگری ۲۵۰۰ ساله شاهان، به دست توانای توده‌های انقلابی از ایران جاروب شد. اما دیکتاتوری و اختناق دوران رژیم شاه که توده مردم را در ناآگاهی و بی‌سازمانی قرار داده بود، مانع از آن گردید که با استقرار یک حکومت انقلابی کارگران و زحمتکشان، این انقلاب به پیروزی برسد و مطالبات آزادی‌خواهانه و رفاهی مردم ایران تحقق یابد.

ارتجاع داخلی و قدرت‌های امپریالیست کوشیدند با استفاده از نقاط ضعف جنبش توده‌ای، به‌ویژه بی‌سازمانی و ناآگاهی، دارو دسته ارتجاعی و ضدانقلابی خمینی را که رژیم سلطنتی شاه مقدمات قدرت‌گیری آن را پیشاپیش فراهم ساخته بود، به آلترناتیو و رهبر جنبش تبدیل کنند. نتیجه آن نیز استقرار یک رژیم استبدادی دیگر، یک دولت دینی به‌غایت مرتجع و سرکوبگر و شکست انقلاب سال ۵۷ بود.

مصائب اجتماعی-سیاسی که خاندان پهلوی در ایران به بار آورد، البته مختص دوران محمدرضا شاه نبود. رژیم سلطنتی پهلوی از هنگام به قدرت رسیدن در ایران، مصائب بی‌شماری برای مردم ایران به بار آورد، که استقرار دولت دینی تنها یک نمونه آن بود.

در اساس، کودتای رضاخان که با طراحی و حمایت امپریالیسم انگلیس انجام گرفت، هدفی جز به بند کشیدن مردم ایران و سرکوب تمام گرایش‌های مترقی و انقلابی و ایجاد محیطی امن برای بورژوا-ملاکان ایران و مقاصد امپریالیستی انگلیس نداشت. این کودتا در شرایطی صورت گرفت که در پی شکست انقلاب مشروطیت و عدم تحقق مطالبات توده‌ها، موجی از قیام‌ها سراسر ایران را فراگرفته بود، در تبریز، خیابانی، در خراسان، قیام پسیان، در گیلان جمهوری شورایی با برنامه‌ای چنان رادیکال که یک‌صد سال بعد، هنوز مطالبات برنامه فوری آن، تحقق نیافته است، چند نمونه آن بود. رضاخان از آن‌رو بر سرکار آمد که تمام جنبش‌های انقلابی و گرایش‌های مترقی را سرکوب و با استقرار رژیم استبدادی، مانع از دگرگونی انقلابی ایران گردد. او که دریافته بود رژیم سلطنتی مورد نفرت توده‌های مردم ایران است، برای جلب حمایت بخش‌هایی از مردم، نخست، سیاست نیرنگ و فریب را در پیش گرفت. ادعا کرد که طرفدار جمهوری

نشر، بیان و مطبوعات، ممنوع شده بود، برای حفظ رژیم استبدادی و نگاهداشتن مردم در ناآگاهی و تزریق خرافات به جامعه، به دستگاه روحانیت وسیعاً امکان داد که خرافات دینی را تبلیغ و ترویج کنند.

بنابراین در شرایطی که در نیمه دوم دهه ۵۰، در نتیجه نیاز جامعه به تحولات رادیکال، تضاد میان کارگران و زحمتکشان با رژیم سلطنتی و تمام نظم ستمگرانه به شدت حاد شده بود و انقلاب در دستور کار قرار گرفت، توده‌های وسیع مردم در ناآگاهی به سر می‌بردند. طبقه کارگر کاملاً بی‌سازمان بود و به اهداف طبقاتی خودآگاهی نداشت. تنها جریانی که در دوران استبداد رژیم شاه از آزادی فعالیت برخوردار بود، امکان تبلیغ و ترویج خرافات مذهبی و سازمان‌دهی را حول مساجد، تکایا و دیگر مراکز مذهبی را داشت، توانست رهبری جنبش را به دست بگیرد و توده‌های ناآگاه، زودباور و متوهم را به دنبال خود بکشاند و با سرنگونی رژیم شاه، دولت دینی را برقرار و استبداد را تحت عنوان اسلام حاکم سازد و چنان فجایعی بیافریند که همانند جنایات مغول‌ها در تاریخ ماندگار خواهند شد.

بنابراین نقش رژیم سلطنتی و به‌ویژه محمدرضا شاه در به قدرت رسیدن دارو دسته خمینی مرتجع آشکار است. سلطنت و مذهب همواره در تاریخ ایران یکدیگر را تقویت کرده و به یاری یکدیگر شتافته‌اند. توده‌های مردم ایران که در انقلاب ۵۷ رژیم سلطنتی را به خاک سپردند، اکنون که برای سرنگونی رژیم ستمگر جمهوری اسلامی به پا خاسته‌اند، هرگز نباید نقش رژیم سلطنتی در استقرار دولت دینی و تمام تجارب انقلاب شکست‌خورده سال ۵۷ را فراموش کنند.

کارگران و زحمتکشان ایران، برای این‌که بتوانند این بار یک انقلاب پیروزمند داشته باشند و به تمام مطالبات خود جامه عمل پوشند، باید تمام نهادها و مناسبات ارتجاعی را که دوران آن‌ها سال‌هاست که به پایان رسیده است، در هم کوبند و به دور بریزند. به هیچ وعده و وعیدی نباید اعتماد کرد. کارگران و زحمتکشان، می‌توانند و باید قدرت سیاسی را در دست خود گیرند، از طریق شوراهای حاکمیت کنند و نظم نوینی را مستقر سازند که در آن انسان‌های آزاد و برابر در رفاه، شادی و خوشبختی زندگی کنند.

این دورانی است که قدرت‌های امپریالیست و دستگاه مذهب و روحانیت قدرت ویژه‌ای در ایران به دست آوردند. محمدرضا شاه به علت ترس از مردم و تحکیم دیکتاتوری و استبداد به حمایت قدرت‌های امپریالیست، بورژوا- ملاکین و دستگاه روحانیت متکی بود. او تا سال ۴۱ تمایلی حتی به اقدامات محدود علیه مناسبات پوسیده فنودالی نداشت. این امپریالیسم آمریکا بود که وی را واداشت، رفورم ارضی و برخی رفرم‌های دیگر دهه چهل را در جهت تقویت مناسبات بورژوائی بپذیرد. امپریالیسم آمریکا پس از جنگ جهانی دوم به‌ویژه از دوره کندی، از دو جهت نیاز به چنین تحولی در کشورهایی از نمونه ایران داشت و برنامه آن در مانیفست والت روستو انتشار یافته بود. از یک‌طرف، ترس امپریالیسم آمریکا از الگوی چین و کوبا، از سوی دیگر، نیاز سرمایه بین‌المللی به بسط بازارهای موجود جهانی برای صدور سرمایه و کالا. محمدرضا شاه تحت این شرایط، به دستور آمریکا ناگزیر شد برنامه رفرم‌های دهه چهل را بپذیرد. با این رفرم‌ها، سرانجام شیوه تولید سرمایه‌داری در ایران مسلط شد، اما بدون تغییر جدی در روبنای سیاسی. استبداد و بی حقوقی مردم برنیفتاد، بلکه تشدید شد. اختناق ابعاد گسترده‌تری به خود گرفت. ابتدایی‌ترین حقوق دمکراتیک و آزادی‌های سیاسی از مردم سلب شد. به‌جز دو حزب دست‌ساز رژیم شاه، حزب مردم و ایران نوین و بعداً سیستم تک‌حزبی رستاخیز، هیچ سازمان سیاسی حق فعالیت سیاسی نداشت. حتی ایجاد تشکل‌های دمکراتیک و صنفی مستقل کارگران و زحمتکشان ممنوع شده بود. در این دوران، به بند کشیدن مخالفان سیاسی تشدید شد. زندان‌ها انباشته شد از زندانیان سیاسی. صدها تن از مخالفان رژیم به‌ویژه اعضای سازمان ما، در نیمه اول دهه ۵۰ اعدام شدند. ساواک وحشیانه‌ترین روش‌های شکنجه را در مورد مخالفین معمول ساخت. به‌رغم اینکه امتیازاتی به زنان داده شد، امان‌برابری زن و مرد همچنان پایرجا ماند و در قوانین انعکاس یافت. مذهب نقش خود را در روبنای سیاسی حفظ کرد. دین اسلام همچنان دین رسمی کشور باقی ماند. رژیم شاه رابطه نزدیک و صمیمانه‌ای با دستگاه ارتجاعی روحانیت داشت و از جهات مختلف این دستگاه قرون‌وسطایی را تقویت کرد. به این نهاد امکان رشد و فعالیت فراوانی داده شد. تعداد مساجد و مراکز مذهبی به ده‌ها هزار افزایش یافت. محمدرضا شاه درحالی‌که رژیم اختناق و حشتناکی را حاکم کرده بود و آزادی

درس بزرگ انقلاب ۵۷، نقش مهم اعتصابات عمومی اقتصادی و سیاسی

مبارزه و سازماندهی طبقه کارگر در روند تحول و پیشرفت انقلاب ایفا می‌کنند. اگر جریان مبارزات نیمه دوم دهه ۵۰ را دنبال کنیم، می‌دانیم که از سال ۵۶ مبارزات منفردی به شکل تظاهرات توده‌ای در برخی شهرها از جمله قم، تبریز و یزد رخ داد. این مبارزات در ۱۷ شهریور ماه با کشتار مردم توسط رژیم شاه، وارد مرحله جدیدی شد و اعتلای نوینی در مبارزات پدید آمد. در ۱۸ شهریور حدود ۲۰۰ تن از کارگران پالایشگاه نفت تهران به اعتصاب متوسل شدند و به همراه خانواده‌های خود برای تحقق مطالبات رفاهی‌شان در مقابل پالایشگاه تجمع شبانه روزی برپا کردند. این اعتصاب که تدارک آن از دو ماه قبل دیده شده بود، در شرایط جدید، مقدمه‌ای شد بر اعتصابات بعدی که تمام کارگران نفت در آن مشارکت داشتند. پس از این اعتصاب، در تاریخ ۲۰ شهریورماه تعدادی از پرسنل پالایشگاه‌های تبریز، اصفهان و آبادان نیز برای تحقق مطالبات رفاهی خود به اعتصاب متوسل شدند. هنوز تعداد کارگرانی که به اعتصاب روی آورده بودند محدود بود و تولید متوقف نشده بود. پس از شهریورماه، اشکال مختلف مبارزات توده‌ای اعتلای بیشتری یافتند و فراگیرتر شدند. با این وجود، این مبارزات از محدوده راهپیمایی‌ها و تجمع‌هایی که بیشتر گروه‌های ملی و مذهبی سازمانده آن بودند، اعتصابات و تظاهرات دانشجویی و دانش‌آموزی، اعتصابات منفرد کارگری، عمدتاً حول مطالبات رفاهی، فراتر نرفته بود و دامنه حضور کارگران و اشکال مبارزاتی آن‌ها در این اعتراضات محدود بود.

از نیمه دوم مهرماه، اعتصابات کارگران نفت هماهنگ‌تر و گسترده‌تر شد و نخستین اعتصاب سیاسی سراسری که در آن علاوه بر کارگران نفت، تعدادی از کارگران کارخانه‌های دیگر، کارمندان بانک‌ها، مراکز بهداشتی و دولتی در آن مشارکت داشتند، با خواست برچیدن حکومت نظامی، آزادی زندانیان سیاسی و تعطیل ساواک برپا گردید. این موج اعتصابات در نیمه اول آبان ماه به اوج خود رسید. کارگران صنعت نفت با ایجاد کمیته‌های اعتصاب و برپایی اعتصاب در مهم‌ترین پالایشگاه‌ها و میدان‌های نفتی، تولید نفت را عملاً متوقف ساختند و اولین ضربه کاری را بر رژیم شاه

به‌رغم شکست انقلاب سال ۵۷، قیام مسلحانه ۲۲ بهمن و سرنگونی رژیم سلطنتی همواره به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین حماسه‌آفرینی‌های تاریخی توده‌های ستم‌دیده و زحمتکش مردم ایران علیه ستمگران، در تاریخ مبارزاتی کارگران و زحمتکشان، جاودان خواهد ماند. قیام مسلحانه ۲۲ بهمن ماه نشان داد که توده‌های ستم‌دیده مردم از چنان قدرت و توانایی برخوردارند که چنانچه اراده کنند، قادرند طی یک روز تمام قدرت مسلح طبقه حاکم را در هم بکوبند و یک نظم ارتجاعی را به گورستان تاریخ بسپارند. البته این قیام مسلحانه یک شبه پدید نیامد، بلکه نتیجه منطقی و تکامل یافته اشکال مبارزاتی کارگران و زحمتکشان در روند انقلابی بود که نیازهای اقتصادی-اجتماعی و سیاسی جامعه ایران آن را فراخوانده بود. انقلاب‌ها که مارکس از آن‌ها به عنوان لکوموتیو تاریخ نام می‌برد، جبر تاریخ‌اند. به رغم مقاومتی که طبقات ارتجاعی در طول تاریخ در برابر نیاز اجتماعی و تاریخی بشریت به تحول و مقابله با انقلاب‌ها از خود نشان داده‌اند، اما همواره این انقلاب‌ها مجدداً رخ داده، پیروز از کار درآمده و تاریخ بشریت را به پیش سوق داده‌اند.

پس از به قدرت رسیدن ارتجاع طبقاتی و مذهبی در ایران و شکست انقلاب سال ۵۷ که در این نوشته به برخی از علل آن نیز اشاره‌ای کوتاه خواهد شد، تمام مرتجعین داخلی و خارجی، سال‌ها تلاش نمودند که عصر انقلاب‌ها را در ایران پایان یافته اعلام کنند و سلطه خود را ابدی جلوه دهند. اما آن‌ها حقیرتر از آن بودند که بتوانند مانع عملکرد قوانین جبری حاکم بر تکامل تاریخ و تحول اجتماعی گردند که آفریننده انقلاب‌ها هستند. از همین روست که اکنون بار دیگر در برابر همگان، در جامعه ایران تحولاتی در جریان است که بشارت دهنده فرارسیدن یک انقلاب نوین‌اند. در چنین شرایطی ضروری است که مهم‌ترین درس‌ها و تجارب انقلاب گذشته به کار گرفته شوند، تا بار دیگر مرتجعین نتوانند ثمره مبارزه، تلاش و قهرمانی توده‌های کارگر و زحمتکش را نابود کنند و انقلاب به فرجام پیروزمندش برسد.

مسئله مهمی که انقلاب گذشته آموخت و امروز به ویژه باید بر آن تاکید نمود، نقشی است که اشکال

سیاسی مشارکت داشتند. اعتصاب سیاسی سرتاسری تزلزل و تردید در میان نیروهای طرفدار رژیم شاه، از جمله نیروهای مسلح آن را نیز افزایش داد و از همین جاست که حتا گروهی از رده‌های پائین نیروهای مسلح رژیم به مردم می‌پیوندند. قدرت واقعی اکنون در دست توده‌های کارگر و زحمتکش مردم بود. مطبوعات از چنگال سانسور و حکومت نظامی رهایی یافتند. دانشگاه‌ها باز شدند و دانشجویان فعالیت متشکل خود را از سر گرفتند. پرسنل ادارات دولتی نیز تابع کمیته‌های اعتصاب و هماهنگی شدند، به نحوی که دیگر حتا اجازه ورود وزرا را به وزارتخانه‌ها نمی‌دادند. توام با این اعتصاب سیاسی سرتاسری، تظاهرات و راهپیمایی‌های توده‌ای نیز وسعت بیشتری به خود گرفتند، کارآئی این اشکال مبارزه افزایش یافت و سنگربندی‌های خیابانی در تهران به پدیده‌ای روزمره تبدیل گردید. اعتصاب سرتاسری سیاسی و تظاهرات توده‌ای، تمام شرایط عینی و ذهنی لازم را برای برپائی قیام مسلحانه به عنوان یکی دیگر از اشکال مبارزه مختص طبقه کارگر پدید آوردند. بدون اعتصاب سیاسی سرتاسری که نقش اصلی را در برپائی آن کارگران برعهده داشتند و عموم توده‌های کارگر و زحمتکش را به عرصه مبارزه فعال کشاند، ممکن نبود که توده‌های مردم، صرفاً با راهپیمائی و تظاهرات بتوانند رژیم سلطنتی را از پای درآورند و زمینه برای روی آوری توده‌ها به قیام مسلحانه فراهم شود. این یکی از مهم‌ترین درس‌های انقلاب پیشین برای شرایط کنونی است. در حالی که در دو سال اخیر، اعتصابات کارگری فراوانی رخ داده است، تجمعات و تظاهرات‌های متعددی برپا شده است، حتا شاهد روی آوری توده‌های زحمتکش و تهیدست در آبان ماه به قیام بوده‌ایم، آنچه که کمبود آن محسوس است و همین امر به رژیم امکان داده با بیرحمی این جنبش‌ها را سرکوب کند، غیبت اعتصابات عمومی اقتصادی و سیاسی کارگری به ویژه اعتصابات سرتاسری سیاسی است. این ضعف بزرگ جنبش، در شرایطی که بحران سیاسی عمیقی در جامعه ایران شکل گرفته و شرایط عینی برپائی انقلاب فراهم است، وقوع انقلاب را به تأخیر انداخته است. لذا در لحظه کنونی، وظیفه‌ای مبرم‌تر از تلاش بخش پیشرو و آگاه طبقه کارگر برای ایجاد کمیته‌های مخفی اعتصاب با هدف برپائی اعتصابات عمومی اقتصادی و سیاسی کارگری وجود ندارد. هرچه این تأخیر طولانی‌تر شود، خطراتی که جنبش را تهدید می‌کنند، افزایش خواهد یافت.

وارد آوردند. این اعتصاب محرکی شد برای رشد جنبش، شکل‌گیری اعتصابات عمومی اقتصادی و سیاسی، تلفیق این دو شکل اعتصاب در سراسر ایران. رژیم شاه برای مقابله با موج گسترده اعتصابات، به ویژه اعتصاب سیاسی کارگران نفت، یک کابینه نظامی به ریاست از هاری بر سر کار آورد. کابینه نظامی سرکوب شدیدی را در دستور کار قرار داد. تعداد زیادی دستگیر و گروهی از رهبران اعتصابات کارگری مخفی شدند. اعتصابات به مدت یک ماه متوقف شد. کارگران نفت با سرنیزه مجبور به کار شدند و تولید نفت به روال پیشین بازگشت. اما در شرایطی که انقلاب آغاز شده بود، رژیم نمی‌توانست صرفاً با سرنیزه برای مدتی طولانی کارگران را به کار وادارد و مانع از برپائی اعتصابات جدید شود. کارگران نفت در این فاصله سازماندهی خود را تقویت کردند. کمیته‌های اعتصاب دامنه هماهنگی و ارتباطات خود را وسعت دادند و بار دیگر منسجم‌تر و مصمم‌تر به اعتصاب روی آوردند. در ۲۳ آذر ماه کارگران نفت در تمام پالایشگاه‌ها و میدان‌های نفتی با مطالباتی عمدتاً سیاسی به اعتصاب سیاسی عمومی روی آوردند و کمیته‌های اعتصاب کنترل تولید را در تمام پالایشگاه‌ها و میدان‌های نفتی در دست گرفتند. تولید نفت به یک باره از شش میلیون به یک میلیون کاهش یافت و اندکی بعد به صفر رسید. این اعتصاب، ضربه خردکننده‌ای به رژیم شاه وارد آورد. رژیم نه فقط از نظر مالی به کلی فلج شد، بلکه تمام اقتصاد و واحدهای تولیدی و خدماتی در بحران عمیق‌تری فرورفتند. ضربه سیاسی این اعتصاب، سنگین‌تر از ضربه اقتصادی آن بود. این اعتصاب میدان وسیع‌تری برای برپائی اعتصابات در دیگر کارخانه‌ها و مؤسسات دولتی و غیر دولتی، راهپیمائی‌ها و تظاهرات توده‌ای فراهم ساخت. در واقع اعتصاب سیاسی عمومی کارگران نفت بود که به اعتصاب سراسری سیاسی در ایران شکل داد و بزرگترین ضربه را پیش از قیام مسلحانه به رژیم سلطنتی وارد آورد. با برپائی مجدد اعتصاب سیاسی کارگران نفت، اعتصابات که مدتی فروکش کرده بودند، دوباره احیاء شدند. اعتصاب مراکز درمانی، اعتصاب بزرگ کارگران کارخانه بافندگی بهشهر، اعتصاب کارگران ماشین‌سازی تبریز، خودروسازی تهران و تأسیسات آب و ماشین‌سازی اهواز، اعتصاب ده‌ها هزار کارگر معادن مس و ذغال سنگ کرمان، نیروگاه‌های برق واغلب مؤسسات دولتی و بانک‌ها نمونه‌هایی از این اعتصابات بودند که در برپائی اعتصاب سرتاسری

است که چرا طبقه کارگرن توانست با استقلال طبقاتی وارد این انقلاب شود؟ به این علت که فاقد تشکل طبقاتی مستقل و آگاهی طبقاتی بود. مانع هم فقط رژیم شاه نبود که با برپائی یک رژیم دیکتاتوری عریان، استبداد و اختناق، مانع از تشکل و آگاهی کارگران شده بود و عموم توده‌های مردم را در انقیاد و نا آگاهی نگهداشته بود، یا بورژوازی اپوزیسیون و دستگاه مذهبی، پیشاپیش خود را سازماندهی کرده بودند و از حمایت بورژوازی بین‌المللی نیز برخوردار بودند، عامل مهم تغییراتی بود که پس از فرم ارضی در ترکیب طبقه کارگر رخ داده بود. به استثنای صنعت نفت و برخی رشته‌های سنتی نظیر نساجی‌ها، عموم کارگران مؤسسات تولیدی و خدماتی ایران در آن مقطع روستائینی بودند که در طول یک دهه گذشته به شغل کارگری روی آورده بودند و نه تنها هنوز خصائل و فرهنگ پرولتری را کسب نکرده بودند، بلکه عمیقاً در چنگال خرافات مذهبی و نا آگاهی اسیر بودند. بنابراین، تعجبی نداشت که لااقل پیش از سرنگونی رژیم شاه اکثریت آن‌ها از روی نا آگاهی و زود باوری ناشی از همین نا آگاهی و خرافات به شیادی مثل خمینی اعتماد کنند و دنباله رو او شوند. بنابراین، اکثریت بزرگ کارگران در سطح تجربه و آگاهی کارگران نفت قرار نداشتند و تازه در ترکیب خود کارگران نفت نیز تغییراتی رخ داده بود. گرچه محدود، نسبت به اکثریت کارگران از سطح پائینی از آگاهی برخوردار بودند. بنابراین روشن است که چرا به رغم نقش بزرگی که کارگران و اشکال مبارزاتی آن‌ها در روند سرنگونی رژیم سلطنتی ایفا نمودند، طبقه کارگر قدرت را در دست نگرفت. تازه دو سال پس از قیام بود که در نتیجه مبارزات و ارتقای سطح آگاهی کارگران می‌شد گفت که اکثریت کارگران دیگر توهمی به رژیم ندارند. اما فرصت از دست رفته بود و ارتجاع موقعیت خود را مستحکم کرده بود و ضربه نهائی خود را به طبقه کارگر و سازمان‌های کارگری در سال ۶۰ وارد آورد. حالا پس از گذشت ۴۰ سال که آگاهی و همبستگی طبقه کارگر به میزان قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته، بار دیگر این فرصت فراهم شده است که کارگران تجارب گذشته خود را به خدمت گیرند و برای برپائی یک انقلاب اجتماعی کارگری و پیروزی آن تلاش کنند.

اما اهمیت اعتصابات عمومی اقتصادی و سیاسی به عنوان اشکالی از مبارزه مختص کارگری، صرفاً از زاویه نقشی که در روند انقلاب و سرنگونی رژیم ایفا می‌کنند، نیست، بلکه از این جنبه نیز حائز اهمیت‌اند که شرایط را برای کسب هژمونی و رهبری طبقه کارگر بر جنبش فراهم می‌آورند. در همان حال، در شرایطی که کارگران از تشکل‌های پایدار طبقاتی خود محروم‌اند، می‌توانند در جریان برپائی این اعتصابات، در آن شکل‌های سازمانی متشکل شوند که ابزارهای کسب قدرت سیاسی‌اند. چرا که اعتصاب سرتاسری از طریق برپائی کمیته‌های اعتصاب می‌تواند پدیدار گردد. شکل گیری این کمیته‌ها نه فقط شرایط را برای برقراری کنترل تولید و توزیع فراهم می‌آورد، بلکه از درون همین کمیته‌های اعتصاب است که شوراها شکل می‌گیرند. در واقع، شورا شکل ارتقاء یافته کمیته‌های اعتصاب‌اند. شوراها هنگامی می‌توانند در ابعادی توده‌ای به عنوان آرگان‌های قیام و ارگان‌های اعمال حاکمیت سیاسی شکل بگیرند که اعتصابات سیاسی در مقیاس سراسری شکل گرفته باشند.

اما سئوالی که در اینجا می‌تواند مطرح شود این است که با توجه به تمام اهمیتی که سازمان ما با توجه به تجارب انقلاب گذشته برای اعتصابات سیاسی قائل است، چرا به رغم نقش مهم و تعیین کننده‌ای که کارگران با برپائی اعتصابات سیاسی در انقلاب ۵۷ و سرنگونی رژیم سلطنتی برعهده داشتند، این انقلاب به شکست انجامید؟ پاسخ این است: مسئله اساسی هر انقلاب، کسب قدرت سیاسی است. این که قدرت سیاسی در دست کدام طبقه قرار گیرد، سرنوشت یک انقلاب را تعیین می‌کند. در هر انقلابی، چنانچه طبقه انقلابی نتواند قدرت را به دست گیرد، انقلاب، سرنوشتی جز شکست نخواهد داشت. طبقه کارگر در سال ۵۷ به رغم تمام نقشی که با اشکال مبارزاتی و سازماندهی خود در سرنگونی رژیم سلطنتی برعهده گرفت، به این علت قدرت سیاسی را در دست نگرفت و اجازه داد که ارتجاع طبقاتی و مذهبی قدرت را در دست گیرند که از همان آغاز به عنوان یک طبقه با صف و سیاست مستقل طبقاتی وارد انقلاب نشد، بلکه به عنوان یک توده بی‌شکل و فاقد هویت طبقاتی وارد جنبشی همگانی و عموم خلقی شد که رهبری آن در دست بورژوازی اپوزیسیون قرار داشت. بنابراین به جای رهبری جنبش، دنباله رو بورژوازی و مرتجعین دستگاه مذهبی شد. از این زاویه، شکست، سرنوشت محتوم انقلاب ۵۷ بود. حال سئوال این



سازمان فدائیان (اقلیت)

www.fadaian-minority.org
info@fadaian-minority.org